

قاسم غنی

بحثی دربارهٔ یک غزل حافظ

شادروان دکتر قاسم غنی در تاریخ و ادبیات فارسی و فرانسه بصیرت عمیق داشت . شاعر نبود اما دارای ذوق ادبی سرشار و شعرشناس بود . مخصوصاً "اطلاعات دقیقی از دیوان حافظ و عصر او داشت .

وقتی علامه محمد قزوینی خواست دیوان حافظ را مقابله و ((تصحیح)) نماید از او یاری و همکاری جست . در مقدمه‌ای که قزوینی بر دیوان حافظ نوشته چنین می‌نویسد : (. . . مشروط بر اینکه آقای دکتر قاسم غنی از اطباء مشهور طهران که از سالیان دراز با یک اهتمام عجیب خستگی ناپذیری مشغول جمع‌آوری اطلاعات راجعه به حافظ از سوانح احوال او و تاریخ مبسوط مفصل قرن هشتم که حافظ در آن قرن نشو و نما یافته و شرح منشأ و تحولات تصوف در ایران تا قرن هشتم و غیرذلک از معلومات مفیده راجع باو میباشند و علاوه بر این مجموعه بسیار کامل نقیسی از انواع نسخ خطی و چاپی دیوان حافظ از مدت‌ها باینطرف بتدریج فراهم آورده‌اند مرا در این کار اعانت و با اینجانب در تهیهٔ این طبع و نشر مشارکت نمایند . . .)

طی سه نامه پیرامون سه غزل حافظ قلمزنی نموده است و توضیحات و تفسیراتش جالب میباشد . دوتا از آن نامه‌ها بیست سال پیش در دورهٔ چهارم مجلهٔ آینده منتشر شد . قصد داشتم که نامهٔ سوم را هم چاپ کنم که سازمان امنیت مجلهٔ آینده را توقیف کرد و از آن پس تعطیل گردید .

دکتر محمود افشار

نیویورک — اول شهریور ۱۳۲۹ هجری شمسی

۲۳ اوگوست ۱۹۵۰ میلادی

۹ ذیقعدہ ۱۳۶۹ هجری قمری

دوست فاضل عزیز و ارجمندم مرقومه‌ای را که از سیاتل بیادآوری مخلص مرقوم

فرموده بودید دیشب توسط حضرت آقای دهقان زیارت گردید. از بشارت صحت و جود محترم کمال تشکر حاصل شد. خدا را شکر کنید و از بخت خود راضی باشید که بهترین و سودمندترین کارها را پیش گرفته‌اید. درسیر آفاق و انفسید. هرروز از افقی طالع میشوید. تا دنیای خودمان و دنیای وسیعتری که نامش کره ارض است باین مدارها میچرخد بهترین راه همین است. بالاخره باز فعالیده. این هم یک قسم فعالیت و کوشش و سعی و عمل است. چه خوب بود سفرنامه مفصلی ترتیب میدادید. بسیار بسیار مجموعه نفیسی میشد و ارمغان نفیسی بود برای معاصرین بلکه آیندگان. شاید حضرت عالی اولین ایرانی باشید که بالاسکا تشریف برده باشید. مرحوم میرزا محمدعلی محلاتی معروف بحاج سیاح پدرا آقایان همایون و حمید و دکتر محسن سیاح در تقریبا" هفتاد سال پیش بامریکا آمده و تصور میکنم در دوره ریاست جمهور ژنرال اولیس گرانت در امریکا بوده و از اینجا است که از طریق پاسفیک بشرق اقصی و هند رفته است. این مرد صاحب همت در تقریبا" دوهزار صفحه مطالعات و مشاهدات خود را روی کاغذ آورده که من وادار کردم چند نسخه با ماشین تحریر نوشته و یک نسخه از آنرا دارم. بحدی این کتاب متمتع و مفید است که مافوق ندارد.

از بهترین کتب مطالعهئی کتب سیاحتنامه است اگر بخوبی نوشته شود و در هر مورد پس از وصف مشهودات تعبیرات لازم هم بعمل آید. بحدی کتب سیاحتنامه در مواضع گوناگون و متنوع است که سراسر لطف و جذابیت است. این کار را بفرمائید. باری موفقیت و سعادت حضرتعالی را از خداوند میطلبم. بنده بحمدالله حالم بسیار بسیار خوب است و فایدهئی که از این سفر امریکا دارم معالجهء کامل کسالت سوءهضم و کم اشتهائی و کم خونی متفرع بر آن است که پس از معاینات مفصل مریضخانهئی با وسائل جدیدی که امروز در دست است خاصه در این مملکت تشخیص صحیح کامل بعمل آمد و پس از معالجه رفع کسالت بکلی شد. خدا را شاکرم. در این تابستان بحدی هوای واشنگتن و نیویورک خوب بود و حقیقتا" حکم بهار خرم و جانفزائی را داشت که مسافرت بیلاقی کانادا را نکردم و گاهی در واشنگتن و گاهی در نیویورک بوده‌ام. در دوم سپتامبر خیال دارم سفری بکالیفرنیا بروم. یکماه آن سفر طول خواهد کشید. بعضی از اونورسیتها دعوت کرده‌اند صحبت‌های بکنم. از جمله در موضوع ایران و شرق وسطی و نیز صحبت‌های

تاریخی دربارهٔ حکمای اسلامی ایرانی امثال ابوعلی سینا - بعد اونیورسیتته شیکاگو نیز چنین تقاضائی کرده و چیزهایی تهیه دیده‌ام. شاید ده روز هم در اونیورسیتته شیکاگو بمانم و بعد بواشنگتن و نیویورک مراجعت نموده امیدوارم باروپا بیایم.

خواهشمندم از همهجا به بنده چیزی مرقوم فرمائید و کلیات اوضاع و احوال همهجا را مرقوم فرمائید مایهٔ کمال تشکر خواهد بود. باور بفرمائید بنده همیشه احساس غبن میکنم که درین چندسال توقف در طهران طوری پیش نیامد که در آنجا بیشتر از فیض مصاحبت حضرتعالی بهره‌مند شوم. فقط درخارج ایران آنهم مدت کمی این سعادت حاصل شد. حالا قدری بوسیلهٔ مرقومات نعمت از دست رفته گذشته را جبران فرمائید. هر نوشته‌ئی هم چنگی بدل نمیزند بقول مولانای روم "در دل من آن سخن ز آن میمنه است زانکه از دل جانب دل روزنه است."

غزل شیوانسی کسه در آلاسکا سروده‌اید و یک نسخه لطفاً برای بنده فرستاده بودید بسیار مسرور و خوشوقتم ساخت. جان کلام صدق متکلم است. بقول عرب الطبع املک. سخن طبیعی و ساده و توأم با صدق بخودی خود جاندار است و موثر است.

فدای آن کلماتم که آتش افروزد نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز سر بزرگ جذابیت سخن اعم از نظم یا نثر همین است. کلام باید نفس متکلم باشد.

بقول بوفون *Le style est l'homme meme*. تمام خاقانی باندازهٔ چهارتا رباعی با باطاهر تأثیر ندارد و هزار طنطنه و زرق و برق کلمات اساتید چون عنصری و فرخی باندازهٔ همان چند شعر مقدمهٔ دفتر اول مثنوی مولانا جلال‌الدین اثر نمیکند. آناتول - فرانس که خودش یکی از شواهد بارز بیان خود است در جایی میگوید: نویسندگان بزرگ روحی بلند دارند. . . . اساس مهم حسن قریحه مروت است. انسان در اوائل سیر در آثار ادبی نظم و نثر مسحور و شپفتهٔ یک رقم آثار خاصی است. همین که پخته‌تر شد و شامهٔ لطیفی پیدا کرد دیگر خاقانی‌ها و ویکتور هوگوها در او حالی بوجود نمی‌آوردند.

من بهترین اظهار عقیده‌ای که از غزل آلاسکا یا غزلهای دیگری که گاهی لطفاً فرستاده‌اید میتوانم بکنم همین است. یکنفر ایرانی دورافتاده از همهجائی در مملکتی که مسافت حتی در داخلهٔ مملکت هم امر نادری است تا چه رسد بخارج صرفاً بمنظور سیر

و سیاحت اقطار سابعه جهان و دیدن اقوام و صنوف و قبائل گوناگون از شرق اقصی گرفته تا اقصی نقاط کانادا برگردد و فریدا "وحیدا" در آلاسکا در عالم روح و معنی به حافظ شیرازی پیوندد و غزل شش قرن قبل متعلق با او را استقبال کند و تضمین کند بخودی خود و فی نفسه جذاب و دلفریب است یعنی حتی همان نیت و فکر به تنهایی یکدنیا لطائف شعر و شاعری و غزل و شور و روح واقعی ادب در آن مضر است تا چه رسد بآنکه آن لطائف فکری و انبعاثات نفسی را جمع نموده متجسد و متبلور سازد و در قید کلمات و لغات و تعبیرات مقید سازد و موز و نیت و یک آهنگی و گوش نوازی و هزار لطیفه ادبی بآن منضم سازد و بشکل غزل بدوستان خود ارمغان بفرستد. غزل را مکرر خواندم و خدا میداند حال روحانی پیدا کردم. نظر بنده را سؤال فرموده بودید میدانید بنده در تکنیک شعری چندان ورزیده نیستم و حکم کسانی را دارم که گوش دارند و موسیقی بگوشان خوش میآید و دوست دارند و از شنیدن نعمات موزون و دلکش موسیقی لذت میبرند و بحال میآیند. ولی این کیفیت با موسیقی دانی از نظر صنعت و فن فرق دارد. فی المثل تناقضی ندارد که این شنونده هیچ سازی را نتواند بنوازد. چون امر فرموده‌اید دوسه چیز ساده بنظرم میآید که عرض میکنم. یکی در مصراع دوم بیت سوم بجای ((مرا مبین بهمین وضع)) آیا ((مرا مبین تو بدین وضع)) سبک‌تر بگوش نیست. در مصراع دوم بیت پنجم بجای ((هنر میار و بیاموز علم بی‌هنری)) شاید بجای علم فن بهتر باشد. لفظ فن تعمیم آن بیشتر است. همان بی‌هنری را هم میتوان فن شمرد. چنانکه فی المثل سحر هم فن است در حالیکه علم تعریف معین و محدودی دارد. دیگر در مصراع دوم بیت ماقبل مقطع "طمع مدار که تا رنج و حسرتی نبری" که تا بگوش من ثقیل است و تصور میکنم بجای که "تو" وافی‌تر باشد، یعنی طمع مدار تو تا رنج و حسرتی نبری.

تذکر دیگر این است که در بیت مقطع در مصراع اول (یعنی تضمین بیت خواجه) در مصراع حافظ بجای چنانکه می‌بینم "من دیدم" است مگر آنکه تمدی داشته باشید که من دیدم را می‌بینم کنید و البته در تضمین اینگونه تصرف‌ها رواست. خواهید فرمود چه میدانید که اصل ((من دیدم)) بوده‌نه ((می‌بینم)) . دلیل قاطعی ندارم فقط نسخ مقدم بر نسخ مخلوط دوره صفویه یعنی نسخی که نزدیکتر بزمان حافظ هم هست اکثریت قریب باتفاق آن نسخ ((من دیدم)) است که چاپ وزارت فرهنگ حافظ (یعنی چاپ مرحوم

علامه محمد قزوینی طاب ثراه با کمک بنده (مبتنی بر آن نسخ است . بهر حال این نکته بسیار ساده و کم اهمیتی است .

اما راجع باینکه تاریخ خاصی راجع باین غزل داشته باشم نه ، چیز خاصی ندارم . فقط در صفحه مقابل عین غزل را که چهارده بیت است (غزل حضرتعالی ۱۳ بیت است) (۱) با احتمال اینکه شاید حافظ همراه نداشته باشید نقل نموده و بعضی چیزهای تاریخی که حدس می رود عرض میکنم . تاریخ قرن هشتم (یعنی تاریخ زمان حافظ) که چند سال قبل نوشته ام و در طهران در ۱۳۲۱ هجری شمسی بطبع رسیده است از این غزلهایی که موشح بوصف پادشاه معاصر یا خواجهان معاصر است و بتصریح یا باشاره چیزی در آن غزلهاست نوشته ام که فعلا " متأسفانه از هر کتاب و مأخذ تاریخی دورم . چیزهای ساده‌ئی که راجع باین غزل بنظرم میرسد باطاعت فرموده سرکار عرض میکنم .

طفیل هستی عشقند آدمی و پیری
بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش
می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار
هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت
ز من بحضرت آصف که می برد پیغام
بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم
کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
ببوی زلف و رخت میروند و می آیند
چو مستعد نظر نیستی وصال مجبوی
دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
بیا و سلطنت از ما بخر بمایه حسن
طریق عشق طریقی عجب خطرناک است
بیمن همت حافظ امید هست که ساز

ارادتی بنما تا سعادتسی بیبری
که بنده را نخرد کس بعیب بی هنری
بعذر نیم شبی کسوش و گریه سحری
که در برابر چشمی و غایب از نظری
که هر صباح و مسا شمع مجلس دگری
که یاد گیر دو مصرع ز من بنظم دری
گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری
که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری
صبا بفالیه سائی و گل بجلسوه گری
که جام جم نکند سود و قت بی بصری
چرا بگوشه چشمی بما نمی نگری
وزین معامله غافل مشو که حیف خوری
نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نیبری
اری اسامر لیلای لیلۃ القمـــــر

۱ - این غزل با تغییراتی که بعد بدان داده شده ، بشماره ۵۶ ، در کتاب دوم (گفتار ادبی) با مطلع و مقطع زیر مندرج است :
مرا خبر بده از آدمی و دیو و پری که در السکا اکنون خوشم ز بی خبری .

بطوریکه از غزل برمیآید و نظایر آنرا در دیوان خواجه بسیار داریم غزلی است که در یکی از اسفار شاه شجاع و موقع دوری او از شیراز و با احتمال قوی بطوریکه بعد عرض میشود در مسافرت کرمان او سروده شده است .

کنیه شاه شجاع ((ابوالفوارس)) است . خود شاه شجاع در قطعه‌ئی که رنگ حماسه سرائی دارد میگوید :

ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد
و حافظ در غزلی بمطلع

ستاره‌ئی بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را انیس و مونس شد . میگوید :
خیال آب خضر بست و جام اسکندر بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد .

ترجمه اصطلاحی ابوالفوارس که بطور قطع و مسلم و تصریح همه مورخین و خود او کینه شاه شجاع است در فارسی ((شهبوار)) است که در چند مورد حافظ در اشاره باو ((شهبوار)) آورده است از قبیل : "شهبوار من که مه آئینه دار روی او است" و همین غزل مورد بحث و چند غزل دیگر . شاه شجاع برای زمان خود و آن عهد تاریک قرون وسطائی و طرز معامله امرای دوره ملوک الطوائفی بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخانان مغول ایران با مردم تحت حکم خود و ظلم های گوناگون که بمردم روا میداشته اند پادشاه خوش رفتار معتدل صاحب حال با ذوق شاعر شعر دوست ادب پرور خوبی محسوب است . مخصوصاً نسبت بپدرش امیر مبارزالدین محمد مؤسس سلسله آل مظفر در فارس و یزد و کرمان و اصفهان و خشونت طبع و قساوت قلب و سخت گیری نسبت بمردم صاحب دل - آزادمنش و امر بمعروفها و نهی از منکرها و عوام فریبی ها و بستن میخانه ها و خرابی - خمخانه ها و برانداختن رقبای خود در کرمان یعنی بقایای ملوک قراختائیان کرمان و اخلاف امرای مغول آن ناحیه و قبایل آنها تحت عنوان جهاد و غزوه دینی که باین - مناسبت خود را ((شاه غازی)) یا ((امیر غازی)) میخواند و مدعی بود که این قبایل سرا " در خانواده خود بت نگاه میدارند و هنوز تابع مذهب وثنی مغولند و بیعت کردن با وکیل یکی از بقایای خلفای عباسی مصر که از او وکیلی خواست تا بیعت کند و بعنوان امارت از طرف خلیفه سلطنت خود را شرعی جلوه دهد . (زیرا بطوریکه میدانید بعد از تسلط هولاکو بر بغداد و انقراض خانواده بنی عباس یکی از اولاد با احفاد مستعصم در

آن گیرودار فرار نموده با محدودی از کسان خود به مصر رفت و بعنوان خلافت بازیچه دست ملوک مصر بود و بعدها از همین خانواده است که سلطان سلیم پاوز عثمانی معاصر شاه اسمعیل اول مؤسس سلسله صفویه؛ فاتح جنگ معروف به چالدران مدعی بود که خلافت اسلامی با او منتقل شده است یعنی خلیفه مصنوعی عباسی مصر که پس از تسلط سلطان سلیم بر مصر و شام و اراضی مقدسه حجاز در واقع اسیر سلطان سلیم شد و با خود همراه داشت و سرانجام زندگی اش معلوم نیست و بظن غالب ممکن است بدست سلطان سلیم نابود شده باشد خلافت را با او منتقل کرده و با او بیعت کرده است که کوچکترین اثر و دلیل تاریخی در دست نیست و از عجایب مضحکه است و این سلطان سلیم باین عنوان خادم الحرمین و خلیفه المسلمین لقب یافت و اخلاف او تا ظهور آتاتورک بنام خلافت اسلامی اسلام و مسلمانی را خوار و زبون ساختند.



حافظ غالباً " از او به ((محتسب)) تعبیر میکند . حاصل آنکه نسبت باین پدر شاه شجاع که خود آزادمنش و باذوق بود و اهل حال و ذوق را در اطراف خود جمع کرده بود و همه را مینواخت مرد بسیار دوست داشتنی محسوب است . حافظ هم او را دوست داشته . شاه شجاع در مقابل این محاسن مثل هر بشری ضعفهایی دارد که دو چیز آن بسیار جالب توجه است :

۱ - عقیده فوق العاده‌ای که این مرد زیبایی و حسن صورت خود داشت . خودش در اشعاری که دارد زیبایی خود را بسیار میستاید تا جائیکه باصطلاح فروید و پسیکولوژی مکتب فروید باید گفت مبتلی به کیفیتی بوده که با لغت narcissisme نامیده میشود (اشاره به ناریسیس میتولوژی یونان که طفل بسیار زیبایی بوده که خود عاشق و شیفته حسن خود بوده و ساعت‌های طولانی در مقابل آب می‌نشسته و بخود مینگریسته و با خود عشق میورزیده است . ونوس دلداه این طفل زیبا بود، دیگری از الهات بواسطه حسدی که نسبت بونوس داشت بوسیله ربه النوع شکار ناریسیس را بدست گرازی بقتل میرساند ونوس آن طفل زیبای کشته شده را بشکل گل نرگس در می‌آورد . بمناسبت این حکایت - اساطیری کیفیت روحی آنهایی را که شیفته زیبایی خود هستند ناریسی سیزم مینامند) .

خلاصه شاه شجاع این حال را دارد بقول فرنگیها *effeminé* و بقول خودمان مخنث مآب است و بسیار خوشش میآید او را بصفه زیبائی و حسن صورت و موزونیت اندام بستایند و البته بتصریح همه مورخین زیبا هم بود. فقط ضعف او در این است که مرد عاده اسیر این کیفیت نیست و کمابیش در زن رواست.

۲ - ضعف دوم او این است که بصفه علم و معرفت و دانائی ستوده شود. مخصوصاً "مفاخره" او این بود که او از سن نهسالگی در میدانهای جنگ و بیابان نوردیها ملازم رکاب پدر بوده و سر و کارش با میدان جنگ بوده و در خلال آن احوال درس خوانده و چیز آموخته است. البته این صحیح است که شاه شجاع بسیار باهوش بوده، ذوق سرشار داشته، حافظه بسیار قوی داشته و با آنکه رسماً "مدرسه و معلم ندیده از افواه رجال فضایی گرفته شعر میسروده نثر خوب مینوشته (عین دیوان او و منشآت او را در تاریخ قرن هشتم نقل کرده ام). البته شاعر متوسط یا کمتر از متوسطی است ولی از چون اوئی شکفت آور است. حافظ در غزلی که اشاره شد میگوید.

نگار من که بمکتب نرقت و خط نوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد.

اشاره بهمین سابقه شاه شجاع است که چیزی را که خود شاه شجاع مفاخره میکرده ستوده است. مقصودم از این مقدمه فصل این است که این دو صفت بطوری در شاه شجاع بارز است که حافظ بحکم آنکه مادم باید رعایت تعابلات فطری ممدوح را حتی المقدور بکنند تا حالی در او ایجاد نماید همه جا رعایت کرده تا آنجا که ممدوح را ((عشوق)) قرار میدهد و با زبان غزل خط و خال او را میستاید. در حالیکه همین حافظ قطب الدین تهمتن پادشاه جزایر هورمز و کیش و غیره را که ملک بحر ((پادشه بحر)) نامیده میشود و مورخین از جمله ابن بطوطه که او را ملاقات کرده امیر فوق العاده متقی، عادل، پرهیزکار شریفی گفته اند با صفاتی که از مختصات او است میستاید و با او یک قسم رابطه معنوی مخصوص داشته، او هم حقیقتاً "بحافظ ارادت میورزیده است و نیز پسر او تورانشاه پادشاه جزیره را با سایر ممدوحین خود از قبیل شاه شیخ ابواسحق اینجو و جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شاه شجاع و حاج قوام الدین حسن وزیر شیخ ابواسحق و قوام الدین صاحب عیار وزیر شاه شجاع و سایرین همه جا این اصل را رعایت کرده است.

مقصودم از این تفصیل این است که زمینه‌ای در دست باشد از لحن حافظ در

غزلهائی که برای شاه شجاع ساخته و در این غزل اضافه بر کلمه (شہسوار) لحن غزل هم میرساند که مربوط بشاه شجاع و حوادث تاریخی دوران اوست .

اما آصف مذکور در غزل با احتمال قریب بیغین مقصود خواجه جلال الدین تورانشاه است که سالهای طولانی وزیر اعظم شاه شجاع بود و پس از مرگ شاه شجاع در سال ۷۸۷ هم وزیر پسر شاه شجاع سلطان زین العابدین بوده و در ۷۸۸ وفات یافت .

اکثریت غزلهائی که بطور مطلق ذکر آصف، آصف عهد یا خواجه و وزیر مطلق در آنها هست مربوط باین شخص است . البته بغیر از مواردی که تصریحا " نام جلال الدین تورانشاه وارد شده در باقی موارد ممکن است اعتراض شود شاید دیگری بوده . البته بطوریکه گفته میشود اینها قرائن و قرائن مؤکدی بود نه ادله قاطعه . اینک برای توضیح مجملا عرض میشود که شاه شجاع در مدت ۲۷ سال سلطنت یعنی از ۷۶۰ تا ۷۸۷ پنج نفر وزیر اعظم داشته بشرح ذیل :

۱ - خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار که در ۷۶۰ وزیر شاه شجاع شد و قبلا " با لقب (نایب السلطنه) حکومت کرمان داشت و این شخص در سال ۷۶۴ با تهم اینک قصد عصیان بر ضد شاه شجاع داشته که خود سلطنت را قبضه کند بنحو فجیعی کشته شد و هر قطعه از اعضاء او را بیکی از ولایات قلمرو شاه شجاع فرستادند ، یعنی مثلا سر او را بکرمان دست او را ببیزد ، پای او را بایر قوه و سایر بلاد .

صاحب عیار مرد فعال مقتدر مدبر زیرکی بود و دوره وزارت او از دوره های قدرت و نظم و امنیت است . حافظ تا جائی که الان در نظر دارم در سما صراحتا " اشعاری برای او دارد . یکی قصیده ئی بمطلع

ز دلبری نتوان لاف زد باسانی هزار نکته در این کار هست تا دانی
دیگر غزلی بمطلع :

بحسن خلق و وفا کس بیار ما نرسد تو را درین سخن انکار کار ما نرسد
که در طی غزل میگوید :

هزار نقد بیارار کائنات آرند یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد . دیگر قطعه ئی است در تاریخ کشته شدن صاحب عیار که عبارت (امید جود) (امید باذال که بحساب جمل ماده تاریخ وفات او یعنی ۷۶۴ است - اما غزل دیگر بمطلع :

آنکه رخسار تو را رنگ گل و نسرين داد صبر و آرام تواند بمن مسکين داد
در مقطع آن ميگويد:

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخت اي خواجه قوام الدين داد

که محتمل است در وصف قوام الدين محمد صاحب عيار باشد يا خواجه قوام الدين حسن معروف بحاجي قوام وزير شاه شيخ ابواسحق اينجو که در ۷۵۴ وفات کرد.

۲- وزير دوم شاه شجاع امير کمال الدين حسين رشيدی است که مدت مختصری وزير بود و حافظ ذکری از او ندارد مگر آنکه حدس بزنيم که بعضی غزلهايی که بدون تصريح و يا قرينه روشنی اشاره بخواجه و وزير و آصف رفته مقصود او باشد.

۳- خواجه جلال الدين تورانشاه که ظاهراً "از احفاد يعني شايد نواده" شيخ محمود شبستری و يا برادر شيخ محمود شبستری بوده (شيخ شبستری مدتی از عمر خود را در کرمان گذرانده و در آنجا زن گرفته و جناب آفای محمود جم که پدرشان کرمانی است که به تبريز رفته از آن خانواده هستند و ظاهراً "بدوازده واسطه نسب شان به شيخ شبستری متصل ميشود) مرد بسيار شريف پاکدامن خير نيکنفس و نيکوکاری بوده که مکارم نسب و حسب را باهم توأم داشته است و جنبه عرفان و درویشی داشته است و غزل معروف خواجه حافظ که در مقطع آن ميگويد:

من غلام نظر آصف عهدم کاورا صورت خواجگی وسيرت درویشان است
راجع باوست، اين در قسمت معظمی از دوره شاه شجاع وزير اعظم او بوده است و در ابتدا حکومت ابرقوه داشته، پس از آنکه در حدود ۷۶۵ يا اندکی بعدتر که فعلاً در نظر ندارم شاه محمود حاکم اصفهان بر برادر خود شاه شجاع عصيان ورزيده بکمک ترکان آل جلاير تبريز و بغداد که محمود با آنها وصلت کرده بود بشيراز حمله برد و شاه شجاع تاب مقاومت نياورده از شهر شيراز بيرون رفت نخست با برقرورفته در آن حال سرگردانی و آوارگی شاه شجاع که محدودی بيش در اطراف شاه نبود در ابرقواز او پذيرائی ها کرد و اورا قوت اخلاقی بخشيد و عده و سپاهی تهيه ديد و بالاخره شاه شجاع بطرف کرمان حرکت کرد که در آنجا هم حاکم کرمان نسبت بشاه شجاع نافرمانی ميکرد. بالاخره بدرأيت و تدبير تورانشاه و پايداری خود شاه شجاع کرمان منقاد شد و حاکم عاصی بمجازات رسيد. شاه شجاع

تهیه سپاه کافی دیده با مال فراوان بطرف شیراز رهسپار شد و این مسافرت و غیبت او از فارس گویا قریب سه سال طول کشیده است. اهالی شیراز هم که از مظالم ترکان آل جلابیر که محمود در دست آنها زبون بود بجان آمده بودند با شاه محمود صفائی نداشتند. حاصل آنکه محمود از شیراز بطرف اصفهان مقر حکومت اصلی خود رفت. جلال الدین تورانشاه تا مرگ شاه شجاع بجز مختصر فترتی مرتباً صدراعظم بود و بطوری ثقه بود که شاه شجاع در مرض مرگ به پسر خود سلطان زین العابدین وصیت کرد که در کلیه امور با صوابدید خواجه کار کند و یکسال وزیر سلطان زین العابدین بود و در سال ۷۸۸ وفات یافت، یعنی چهارسال قبل از مرگ خواجه حافظ - غالب غزلهای خواجه که مدح آصف و خواجه در آن است راجع باو است.

۴ - وزیر چهارم شاه شجاع قطب الدین سلیمان شاه بن خواجه محمود کمال است که مدت مختصری وزیر بوده.

۵ - شاه رکن الدین حسن بن معین الدین اشرف یزدی که بواسطه نفوذ روحانی پدر و تزویرهای خودش بوزارت رسید و برای اینکه تورانشاه را که شخصیت مهمی بود و او را تحت الشعاع داشت از میان بردارد کاغذی شبیه بخط تورانشاه و جواب بخط شاه محمود در حاشیه کرد که بموجب آن تورانشاه با شاه محمود مناسبات محرمانه برضد شاه شجاع داشته و باین حيله تورانشاه بحبس افتاد. ولی پس از رسیدگی دقیق و اقرار جعال خط شاه شجاع شاه رکن الدین را خفه کرد و تورانشاه را از محبس بیرون آورده دوباره بصدارت رسانید که با احتمال قوی و حدس بعضی مورخین شعر خواجه حافظ که:

ماه کنعانی من مسند مصر آن توشد وقت آن است که بدرود کنی زندان را

و شعر مقطع طنزی است نسبت بشاه رکن الدین حسن که میفرماید:

حافظا می خور و رندی کن و خوشباش ولی دام تزویر منه چون دگبران قرآن را
راجع بهمین حادثه است.

بعد از این مقدمات میتوان حدس زد که غزل راجع بهمان دوره های دوری شاه شجاع از شیراز و دوره سرگردانی او باشد. البته مباحث تاریخی از امور ظنیه است و از مسائل توقیفی است. حکم قطعی وقتی است که تصریح کامل در دست باشد و از آنکه گذشت حدس و ظن و تخمین است. منتها این حدس و ظن مراعاتی دارد. بعضی قرائن و امارات موکده

دارد و بیشتر مطابق آن قرائن میتوان حدس صائب زده شود.

حافظ فرد با شوری است و از آن گوشه‌نشینانی نیست که خودش غالباً "خود را وصف میکند که از دنیا بی‌خبر باشد، بلکه شور و حرارتش بپایه‌ئی است که بهمه‌چیز ناظر است. همه‌چیز جالب توجه او است و همه، این چیزها از جزئی و کلی سبب عبرت او است. از این جهت است که غزلهایش صورت درهم و برهم جلوه میکند یعنی هر بیتی حکایت از چیزی میکند. البته این غزلها و این سبک گفتار نماینده روح و کیفیت ذهنی او است و مثل آینه همه آن کیفیات را منعکس میسازد، اوضاع جهان را می‌بیند و غالباً چنانکه او دیده با دیده‌های سایرین فرق میکند، با مسائل کلی جهان سروکار دارد، بگذشته و همه مباحث بشری واقف است، جنگ هفتاد و دو ملت را دیده و می‌بیند، هوی و بلهوسیهای متضاد را مشاهده میکند، سالها خدمت رندان بوده تا توانسته حرص بزدان کند، حکیم التقاطی است که چیز خوب و پسندیده را در هر کجا دیده التقاط کرده، رند عالم سوزی است که در عین حالیکه در هیچ دایره نمی‌توان جایش داد در همه دایره‌ها هم وارد است، شاعر بتمام معنی کلمه است، ذوق لطیف دارد، زیبایی و جمال را بسرحد پرستش دوست دارد، بهمه مناظر حسن عاشق است، از حسن صورت گرفته تا حسن و موزونیت کلی جهان، بهر مظهری از مظاهر جمال دلباخته است، جمع و خرج زندگی بشر را کرده و عرض و طول آن را دقیقاً سنجیده، در هر مبحث فلسفی و تحقیقی سیر کرده، بهر بحثی دست زده و هیچ چیز نتوانسته او را قانع کند و اطمینان قلبی بهیچند. بالاخره مخلوط غریبی شده از عمرخیام و مولانا جلال‌الدین رومی و سعدی و چون راز دهر را ممتنع الحصول یافته بالاخره خوشباشی و رندی و قلندری را شعار ساخته و استراحت نسبی در درون خود یافته. خلاصه این غزل هم مثل غالب غزلهای او هر بیتی حکایت از همین شورهای متنوع میکند و مجموع آن بشکل نغمات موزونی گوش جان ما را مینوازد.

غزل بسیار شیواست و دقت بفرمائید هزار چیز در آن مضمراست و لطف ذوق وجودت قریحه سرکار است که این غزل را برای استقبال و تضمین استقبال فرموده‌اید و بخوبی از کار درآورده‌اید.

عریضه مفصل شد. نمیدانم چه کتابی بود که وقتی میخواندم مصنف در مقدمه نوشته بود که من سواد وسعه اطلاعم بحدی نیست که بتوانم مختصر و موجز بنویسم. بنابراین